

قتل عام زبان در سیستم آموزشی

برگردان: هاشم رضائی

مختصری کوتاه

سازمان یونسکو، سازمان علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد، در نوامبر سال ۱۹۹۹ برای حمایت از زبان و فرهنگ ملل تحت ستم، روزیست و یکم فوریه را بعنوان روز بین المللی برای زبان مادری بتصویب رساند. بمناسبت این روز جهانی یک بخش از نوشته خانم سکاتتاب- کانگاس را ترجمه نموده و آنرا در اختیار خوانندگان عزیز قرار میدهم.

خانم سکاتتاب- کانگاس (Tove Skutna -Kangas) پروفیسور زبان شناسی و چهره شناخته شده جهانی خصوصا در زمینه زبان مادری، دو زبانی و رابطه تنوع بیولوژی و تنوع زبانی است. ایشان فنلاند الاصل و ساکن کشور دانمارک است و اکنون چند سالیست که بازنشست گردیده است. سکاتتاب- کانگاس یکی از تئوریسینهای برجسته در مورد قتل عام زبانیست (linguicide) و کماکان در زمینه دفاع و حفظ تنوع زبانی فعال و کوشاست.

زبان همچون مشکل، حق یا منبع؟

در بحثهای امریکای شمالی خصوصا از یک اختلاف که بوسیله محقق ریچارد رویز معرفی گردید بحث شد. او اظهار داشت که زبان اقلیت میتواند همچون یک مشکل، یک حق یا یک منبع نگریسته شود. و همه اینها را همچون آلترناتیو برای یکدیگر بکار برد. در بحثهای امریکای شمالی به همین خاطر تعدادی میپنداشتند که اگر از زبان به عنوان یک حق صحبت شود، این نقطه مقابل آنست که زبانهای اقلیت را بعنوان یک منبع نگریست. اینها طبعاً یک تضاد ظاهری است. زبان اقلیت و زبانهای قدیمی باید دارای حقوق زبانی باشند برای اینکه اینها بتوانند هم به منبع تبدیل شده و هم به عنوان منبع نگریسته شوند و نه به عنوان مشکل. آنچه را که باید انجام داد اینست که اولاً: آگاهانه تلاش کرد برای اینکه زبانهای اقلیت به عنوان تلفیقی هم به عنوان حق و هم به عنوان منبع نگریسته شوند و ثانیاً: همه ابتکارات تدریس و فنون دیگر را بکار برد تا این فلسفه را مورد حمایت و تشویق قرار داد. اینها (حمایت از و تقویت زبانهای اقلیت) آنچیز است که محققان و معلمان فراوانی به عنوان مثال در کشور افریقای جنوبی با 11 زبان رسمی تلاش میکنند که انجام دهند.

من با یک مثال از سامیها (در مورد مردم سام به زیرنویس شماره 1 رجوع شود) آنرا مشخص میکنم. نسل قدیمی سامیها و احیاناً بخشی از گروئنلندیها، آنهایی که به خاطر سامی بودنشان دست انداخته میشوند و مورد مسخره و اذیت قرار میگیرند و هیچگونه آموزش زبان سامی و یا تدریس به زبان سامی را نداشته اند و اغلب مجبور گشته اند که از زبان سامی و سامی بودنشان خجالت بکشند، اینها گول خورده اند و تصور میکنند که گویا به کودکانشان کمک کرده اند اگر با آنها با زبان سامی صحبت نکرده اند و از طرف جامعه به آنها تحمیل شده است که زبان سامی (زبان مادری خود) را همچون مشکلی بنگرند. بخشی از آنها (و احتمالاً کودکانشان) حتی با حقوق زبانی سامی هم به مخالف برخیزند. و این برای آنها مشکلاست که زبان سامی را همچون منبعی ببینند. اغلب آنها ممکن است به افسانه قدیمی یا این/ یا آن که میگوید برای اینکه انسان بتواند زبان نروژی (سوئدی یا فنلاندی) را حقیقتاً یاد بگیرد بایستی از لحاظ زمانی، تا آنجا که ممکن است، روی زبان نروژی سرمایه گذاری کند، حتی اگر باعث دانش بد و یا عدم دانش زبان سامی بگردد.

آدم میتواند حدس بزند که بخشی از این سامیها که با زبان سامی تکلم میکنند، در یک تحقیق گسترده در مورد سامیها (استفاده از زبان سامی، 2000)، نسبت به حقوق بیشتر برای زبان سامی موضعی منفی دارند و اینها نمایندگان فکری افسانه "زبان سامی همچون یک مشکل" و "یا زبان سامی یا زبان نروژی، هر دو زبان امکان پذیر نیست" هستند. اطلاعات بیشتر در مورد مزایای بی نظیر دو زبانی و این افسانه‌های کاذب (منظور اینجا سیاست یا این/ یا آن است، یعنی یا زبان سامی یا زبان نروژی) بایستی در دسترس مردم عادی باشد.

قتل عام زبان در آموزش و تحصیلات

تعریف قتل عام (زبانی)

ترمهایی همچون "کشتن/ از بین بردن زبان" و "قتل عام زبان" تکان دهنده و حساس است و لازم است تعریف شود. من از دو نوع تعریف سازمان ملل (UN) در مورد قتل عام استفاده میکنم. این دو نوع که هنوز در کنوانسیون قتل عام سازمان ملل موجود است و دیگری که در طرح نهایی این سازمان موجود بود اما بعداً در سال 1948 در نشست عمومی سازمان ملل از طریق رای کنار گذاشته شد. این دو تعریف در رابطه با بحثهای ما عبارتند از بند 2 (ای) و بند 2 (ب) موجود در کنوانسیون. به جدول شماره 15 نگاه کنید. جدول شماره 15- کنوانسیون بین‌المللی 1948 سازمان ملل متحد در مورد ممنوعیت و مجازات جنایت ژنوساید (قتل عام و کشتار جمعی)، تعریف قتل عام:

ماده 2 (ای). "انتقال اجباری کودکان گروهی معین به گروهی دیگر"
ماده 2 (ب). "جریحه دار کردن جدی جسمی و یا روحی اعضاء گروهی معین"

جدول شماره 16- دستنویس نهایی کنوانسیون قتل عام 1945 سازمان ملل متحد، تعریف قتل عام زبانی:

ماده 3 (آی). "ممانعت از سخن گفتن یک گروه معین به زبان خودی در مراودات روزمره و یا در مدارس، یا چاپ و نشر انتشاراتی به زبان آن گروه."
بخشی از ماده 3 دستنویس نهایی متنی که بعداً کنوانسیون جلوگیری از، و ممنوعیت جنایت قتل عام سازمان ملل خوانده شد (ای 794، 1948) ماده 3 تصویب نشد، و جزو نهایی کنوانسیون قتل عام نمی باشد.
میتوان مدعی شد که "ممانعت کردن" میتواند مستقیم و یا غیر مستقیم باشد. اگر زبان اقلیتی بعنوان وسیله اصلی آموزش و نگهداری از کودکان بکار گرفته نشود، اگر از استفاده از زبان اقلیت در مراودات روزمره/ در مدارس بطور غیر مستقیم ممانعت بعمل آید، این امر به مسئله قتل عام زبانی باز میگردد.

نوع دیگر، تعریف مشخصی از قتل عام زبانیست که توسط 16 کشور در سال 1948 در نشست سازمان ملل بهنگام بررسی این کنوانسیون بکنار گذاشته شد. علیرغم آنکه بند 3 موجود در آخرین طرح تأیید نگردید، اما توافق گسترده‌ای با تعریف قتل عام زبان دارد.

ممانعت ممکن است مستقیم یا غیر مستقیم باشد. اگر معلمین زبانهای اقلیت (زبان کودکان) در کودکان و مدرسه موجود نباشد و زبان اقلیت بعنوان زبان اصلی تدریس مورد استفاده قرار نگیرد بطور غیر مستقیم ممانعت از استفاده از زبان مادری "در مراودات روزمره یا مدرسه" شده است، بدینمعنی این مساله یک قتل عام زبانیست. آخرین کتاب من (سال 2000) صدها مثال از اینگونه ممانعتها و آسیبها و ضررهای متعاقب آنرا توضیح داده است.

بکارگیری (زبان مادری) در تحصیل

ادبیات وسیعی در زمینه تحقیقی و ادبی موجود است که در آنجا توضیح داده میشود که چگونه زبان اولیه (مادری) رو بزوال رفته و محو میگردند. هنگامی که تحصیلات بوسیله زبان مادری صورت نمیگیرد آسیمیلیاسیون زبانی یک نتیجه مسلم و اجتناب ناپذیر است. چند نمونه:

ساندرا کوریتزن Sandra Kouritzin (1999) موارد فراوانی را از کانادا توضیح میدهد که در آنجا مردمی را که وی با آنها مصاحبه کرده بود بخش فراوانی از آنها زبان مادری خود را در یک نسل از دست داده بودند و اینها دیگر توانایی آنرا نداشتند که با والدین و خویشاوندان خود با زبان قدیمی مادری خود تکلم کنند.

لیلی ونگ (Lily Wong Fillmore) نتایج این وضعیت را در مورد خانواده‌هایی که در آمریکا زندگی میکند توضیح داده است. پیتر مولهوسلر (Peter Muhlhäusler) در مورد نتایج امپریالیسم زبانی در مناطق اقیانوس آرام بحث کرده است. پیریو ژانولف (Pirjo Janulf, 1998) در تحقیقات خود در مورد کودکان فنلاندی مهاجر در سوئد (لازم به توضیح است که هزاران نفر از فنلاندیها در جریان جنگ جهانی دوم به سوئد پناهنده شده و در سوئد اقامت گزیدند) نشان میدهد که هیچکدام از این کودکان که دوره تحصیلی خود را با زبان سوئدی گذرانده‌اند با زبان فنلاندی با کودکان خود صحبت نکرده‌اند، هر چند خود آنها زبان فنلاندی را کاملاً فراموش نکرده بودند، میتوان گفت که کودکان آنان "با اجبار" از لحاظ زبانی به گروه زبانی اکثریت (سوئدی) رانده شدند.

و اینها دقیقاً آنست که برای میلیونها نفر که دارای زبانهای مورد تهدید هستند اتفاق میافتد. والدین مدل تحصیلی را که به **آسیمولاسیون اجباری** منجر میشود خود "انتخاب" نکرده‌اند، هنگامیکه پدران و مادران مجبورند کودکان خود را به کودکستانها و مدارسی که زبان اکثریت زبان تحصیلیست بفرستند، زیرا در چنین مدارسی آلترناتیو اینکه زبان ساکنان قدیمی مورد تهدید و یا زبان اقلیت زبان اصلی تدریس باشد وجود ندارد. بهمین ترتیب نمیتوان از "انتخاب" آزادانه پدران و مادران صحبت کرد اگر والدین مجبور گردیده‌اند که از زبان خود خجالت بکشند و یا با دلیل غیر واقعی اینکه گویا آنان به کودکان خود "کمک" میکنند اگر آنان در منزل با زبان اکثریت صحبت کنند. (لازم به توضیح است که این پدیده در ایران هم اتفاق میافتد، م)

آسیمولاسیون اجباری برای پدران و مادران اختیاری نمیبود اگر والدین دسترسی کافی به اطلاعات مطمئن در مورد عواقب طولانی مدت از انتخاب تحصیلی و انتخاب نداشتند. و یا اینکه آنها را متقاعد به تئوری قلابی "یا این/یا آن دیگری" کرده باشند. شما باید یا یک هویت قوی (رومانتک)، از طریق زبان مادری، برای کودک انتخاب کنید یا امکانات بازار کار. از طریق زبان مسلط، شما نمیتوانید هر دوی اینها را بدست بیاورید. برای آنکه انتقال به گروهی که با زبان اکثریت تکلم میکنند اختیاری باشد و نه اجباری، بایستی آلترناتیوهای تحصیلی موجود باشد و والدین بایستی اطلاعات کافی در باره نتایج و عواقب اینها را داشته باشند. اما اینها تقریباً محالست. بهمین خاطر شرایطی را که کودکان در آن زبان مادری خود را از دست میدهند میتوان بعنوان یک نتیجه آسیمولاسیون اجباری بیان کرد و همچنین موقعیتی را که آنان "با اجبار به یک گروه زبانی دیگر منتقل میشوند" میتوان بر طبق بند 2 (ای) **آنها قتل عام** نامید.

همچنین تحقیقات و آمار فراوانی موجود است در زمینه اینکه آسیمولاسیون اجباری در تحصیلات و موارد دیگر عامل و بانی خسارات و ضایعات روحیست. اینها شامل و در برگیرنده تهدید علیه دموکراسی و برابریست. من در نوشته‌ای مثالهای فراوانی از آفریقا، استرالیا، آمریکای شمالی و همچنین تحصیلات ناشنویان را توضیح داده‌ام. در اینجا خلاصه کوتاهی از مثالها را معرفی میکنم:

تحقیقات ادوارد ویلیامز (Edward Williams) در سال 1998 در مورد 1500 محصل در کشورهای زامبیا و کنیا نشان میدهد که کودکانی را که با زبان مادری تحصیل کرده‌اند موفقیت بیشتری حتی در ماده درسی انگلیسی داشته‌اند نسبت به کودکانی که فقط با زبان انگلیسی تحصیل کرده‌اند. همچنین اینها (که با زبان مادری تحصیل کرده‌اند و زبان انگلیسی را بعنوان زبان دوم یاد گرفته‌اند) بطور قابل توجهی دو زبانه شده‌اند. تدریس و تحصیل به زبان مادری منجر به اختلافات اجتماعی و جنسی کمتری شده است، در حالیکه تدریس به زبان انگلیسی منجر به آن شده است که اکثریت محصلان "توانائی ضعیف و یا صفر در خواندن و قرائت در هر دو زبان داشته‌اند".

ویلیام اضافه میکند که "نتایج آزمون و مشاهدات در مورد اکثریت کودکان در هر دو کشور نشان میدهد که سیاست استفاده از زبان انگلیسی به عنوان زبان میانجی، این خطر را دارد که ممکن است منجر به **خنثی کردن رشد آکادمیک و شناختی به جای رشد بخشیدن به آنها** گردد (همان منبع، 64.64).

اینها مشمول تعریف کنوانسیون سازمان ملل در مورد قتل عام است " جریحه دار کردن جدی جسمی و یا روحی اعضاء گروهی معین "

نتیجه گیری مشابه در سال 1999 از جانب (Anne Lowell) و (Brian Delvin) در استرالیا در نوشته‌ای تحت عنوان " عدم تفاهم بین دانش آموزان بومی و معلمین غیر بومی آنها در یک مدرسه دو زبانه " به روشنی نشان داده است که " کودکان حتی در مراحل پایانی مدرسه ابتدائی، غالباً دستورات کلاس درس به زبان انگلیسی را متوجه نمی شدند " (ص 137). " به کرات ارتباط بین کودکان و معلمین غیر بومی آنها دچار اخلال میگردد " (ص 138)، وقتی که تدریس و کنش متقابل به زبان انگلیسی انجام می گرفت، نتیجه این بود که میزان عدم تفاهم مانعی جدی در آموزش کودکان به وجود میاورد " (ص 137). نویسندگان در بخش نتیجه گیری و پیشنهادات (ص 156) میگویند که " استفاده از زبانی غیر بومی بعنوان زبان تدریس، که کودکان احاطه کافی به آن زبان را نداشته باشند، بزرگترین سدیست که در مقابل موفقیت کودکان بومی در کلاس درس قرار میگیرد "

جان باخ (John Baugh) از دانشگاه ستانفورد در نوشته خود در سال 2000 مقایسه ای میکند بین اینکه چگونه یک دکتر بیماران خود را عوضی و اشتباهی مداوا میکند و چگونه اغلب در یک سیستم آموزشی محصلان اقلیت زبانی که دارای زبانی غیر از زبان رسمی کشور هستند مورد برخورد قرار میگیرند. ضربات و ضایعاتی که از طریق " بد رفتاری و تحصیلات بد " به آنان تحمیل میگردد در زمره تعریف سازمان ملل در مورد قتل عام زبانی " جریحه دار کردن جدی جسمی و یا روحی اعضاء گروهی معین " قرار میگیرد. مثال دیگری از سیستم آموزشی خفه کردن آسیمیلیاسیونی زبان را میتوان در تحصیلات شفاهی یافت که در آنجا برای آموزش ناشنویان از سیستم اشاره و حرکتی استفاده نمیشود. اینها غالباً باعث وارد کردن ضربات روحی از قبیل " ممانعت جدی و یا بتأخیر انداختن پتانسیل رشد درک و معرفت " میشود . همه این مثالها طبق ماده 2 (ب) سازمان ملل در زمره قتل عام است. در همه این شرایط این مدرسه است که " مانع استفاده از زبان گروهی است " .

در اینجا بحث را از طریق توضیح چند مفهوم خلاصه میکنیم و این مفاهیم عبارتند از یادگیری (زبان و فرهنگ) کاهنده (subtraktiv)، یادگیری افزوده (additiv)، آسیمولاسیون (assimilation) و همبستگی (integration).

یادگیری کاهنده (subtraktiv) به اینمعناست که آموزش مسایل جدید به هزینه زبان مادری صورت میگیرد. بجای اینکه آموزش دیگری به آن اضافه گردد زبان مادری از صلاحیتهای موجودش کاسته میشود. یک مثال دیگر از سامیها، هنگامیکه بخش وسیعی از سامیها مدرسه را در کشور نروژ شروع کردند، شرایط آموزش همان یادگیری کاهنده (subtraktiv) بود. زبان نروژی میبایست آموزش داده شود به هزینه زبان سامیها زبانی که در مدارس تکامل پیدا نکرد و یا مدرسه تلاش میکرد زبان سامی را محدود و یا از بین ببرد. اما سامیها علیرغم سیاست مدرسه، از زبان سامی خود صرفنظر نکردند و این برای آنان جای افتخارست.

یادگیری افزوده (additiv)، مسایل تازه با اضافه کردن و افزودن به قدیمیها (زبان، آموزش) یاد داده میشود، و هر دو (زبان و دانش قدیم و جدید) تکامل داد میشوند. تعداد فراوانی از کودکان و جوانان سامی امروزه زبان نروژی را بشیوه افزوده یاد میگیرند (برنامه حمایت زبان). بخشی از کودکانی که با زبان نروژی صحبت میکنند اما در اصل سامی هستند و تعداد کمی از کودکان نروژی بدون داشتن پیشینه خانوادگی سامی، امروز زبان سامی را یاد میگیرند (برنامه حمام زبان. در اینجا منظور نویسنده از حمام زبان آنست که کودکان نروژی الاصل در نروژ به کودکانستان و مدارس سامیها میروند و در آنجا با کودکان سامه‌ای آمیخته شده و ناچار میگردند زبان سامی را که زبان رسمی تدریس و مکالمه است یاد بگیرند.)

یادگیری زبان و فرهنگ بشیوه افزوده (additiv) همیشه خوبست، اما آموزش بسبک یادگیری کاهنده (subtraktiv) در سطوح مختلف نتایج بدی را داشته است و نبایستی در انستیتوهای آموزشی کشورهای که میخواهند متمدن خوانده شوند و استاندارد جهانی را در مورد حقوق انسانی رعایت میکنند اجرا گردد. آسیمولاسیون (assimilation) و انتگراسیون (integration) را میتوان با صدها روش تحلیل و تعریف کرد. من در اینجا این مفاهیم را بشیوه زیر تعریف میکنم. آسیمولاسیون آموزش بسبک کاهنده تحمیلست از فرهنگ(مسلط) و زبان گروه دیگر (زبان مسلط). آسیمولاسیون بمعنی انتقال اجباری (و در موارد نادر اختیاری) به گروه زبانی دیگر است. انتگراسیون (integration) عبارت است از فرم و قالب دادن به کارکترهای مشترک در یک جمعیت غیر همگون. انتگراسیون دارای کاراکتر آزادانه دو جانبه آموزش بسبک افزوده (additiv) دیگر فرهنگها و دیگر زبانهاست. انتگراسیون بمعنی آنست که انسان انتخاب میکند که به چند گروه (بعلاوه گروه خودی) متعلق باشد.

اگر آموزش بسبک یادگیری کاهنده (subtraktiv) با یک زبان مسلط همچون وظیفه غیر مشروط بر گروه غیر مسلط اعمال گردد، این دیگر آسیمولاسیون است. اگر آموزش افزوده (additiv) یک زبان مسلط به یک حق برای گروه مسلط تبدیل شود و همزمان آموزش افزوده (additiv) زبان اقلیت به یک حق برای گروه غیر مسلط تبدیل شود این دارای کاراکتر انتگراسیون است. آموزش بسبک یادگیری کاهنده (subtraktiv) زبان را میکشد، اما آموزش بسبک یادگیری افزوده (additiv) آنها را نگهداری و تکامل میدهد و به موقعیت چند زبانی داری سطح عالی در سطح فردی (individ) منجر میگردد. آنچه که دنیا برای تشکیل و استقرار تنوع زبانی به آن احتیاج دارد از جمله آموزش زبانهای دیگر بشیوه یادگیری افزوده (additiv) است. در اروپا و آمریکای شمالی تدریس اقلیتهای مهاجر بر مبنای آنست که زبانهای کوچک را بکشد و یا مانع گسترش پتانسیل تنوع در کشورهای غربی باشد. همه زبانهای کشته شده(زبان عربی، اسپانیولی، چینی و زبان اندونزی(bahasa)) در گیر پروسه غیر سازنده روش کاهنده (subtraktiv) هستند. با زبان انگلیسی همچون دایناسور ریکس امروزی. (Swales 1997)

یک تقسیم کار، با زبان اروپایی که مقام والا دارد و زبانهای دیگر با مقام "ارزش کمتر" یک هیرارشی جهانی زبانی نابرابر و غیر دموکراتیک را تائید میکند. ما را ترغیب میکنند که باور داشته باشیم که گلوبالیزاسیون به شیوه‌ای نیازمند همگون سازیست و از لحاظ زبانی هم همینطور. این باور جعلی و غیر واقعی باید جلوه‌گر شود، دوباره طرح گردد و بر علیه آن اقدام گردد. بطور ساده میتوان گفت این باور یک باور حقیقی نیست.

hashem91@ hotmail.com

برگردان از سوئدی: هاشم رضائی

17 فوریه 2006

زیرنویس:

¹ سامیها قدیمترین ساکنان منطقه شمال اروپا، با تاریخی بیش از 2000 سال، که در کشورهای نروژ، سوئد، فنلاند و روسیه سکونت دارند. دارای زبان، فرهنگ و تراسیونهای کاملاً جداگانه از کشورهای فوق هستند. زبان آنان از شاخه اورالی که نزدیکی فراوانی به زبان مجاری دارد. این زبان دارای 3 دیالکت اصلی و چند زیر دیالکت است. جمعیت آنان تا 70.000 تخمین زده میشود که بخش عمده آنان (40000 نفر) در نروژ زندگی میکنند. تنها در سالهای اخیر اجازه یافتند که از زبان مادری خود در مدارس و ادارت استفاده کنند. در کشور سوئد دارای پارلمان محلی نیز میباشد.